

هو العليم

# ظهور حیثیت ربطیہ موجودات در مظاهر و مجالی مختلف

شرح دعای ابو حمزہ ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۸ - مجلس هشتم

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### أدعوك يا سيدي بلسان قد أخرسه ذنبه رب اناجيك بقلب قد اوبقه جرمه.

خدایا من تو را با زبانی می خوانم که گناهانش او را به لکنت واداشته و با قلبی با تو مناجات می کنم که جرم و جنایتش او را از مناجات با تو محروم نموده و توان مناجات را از او گرفته.

عرایضی در این زمینه خدمت رفقا بیان شد و ماحصل مطلب در شب های گذشته این بود که این فقره برای این است که ما موقعیت خود را در مقام خطاب با پروردگار، چه در زمینه ی ندا و دعا و عبادت و چه در زمینه ی توجه، که با قلب باید انجام بشود بدانیم و متوجه باشیم که ما کجا و آن مقام ربوبی کجا؟ و آن کیفیت برخوردار اولیاء دین و اولیاء الهی با پروردگار چه نحوه است و آن کیفیت برخوردار ما به چه نحوه ای هست؟ و متوجه وضعیت خودمان هم باشیم و به آن نحوه ی ارتباط خود با خدا توجه کنیم که خدای نکرده آن ارتباط، ارتباط طلبکارانه ای نباشد بلکه همیشه ربط، ربط بدهکارانه باشد نه این که در ظاهر این مسئله را بگوییم، چون همه ی ما الان هر کسی این جا نشسته از او بپرسند که آقا شما از خدا طلبی داری؟ می گوید نه! ولی در واقع هزارتا طلب داریم. می دانید این از کجا است؟ تا یک خورده اوضاع این طرف و آن طرف بشود داد ما می رود بالا، پس معلوم است که ما طلب داریم. می گوییم به ظاهر که ما کسی نیستیم ما چیزی نیستیم ما قابل نیستیم، نه! خیلی هم قابل تشریف دارید خیلی هم بزرگوار تشریف دارید و داریم خیلی هم از خدا طلب داریم و باید هم پردازد، پردازد هم حسابش را هم می رسیم اگر دستمان برسد، دستمان نمی رسد! باید این طور بشود باید آن طور بشود اوضاع باید به کام ما بگردد و امثال ذلک ولی مطلب غیر از این است.

دیشب خدمت رفقا عرض شد که نفس خود وجود و افعال وجودی انسان، دو جنبه دارد، به جنبه ی اولش اشاره شد و به جنبه ی دوم هنوز نپرداختیم حالا اشاره ی جنبه ی اول را یک مقداری تکمیل می کنیم تا بعد به مرتبه ی دوم برسیم که کلام امام سجاد علیه السلام نازل به مرتبه ی دوم این جنبه ی هویتی و واقعیتی است

که در انتساب به افعال ما این مورد نظر قرار گرفته و مورد توجه حضرت واقع شده است.

در جنبه‌ی اول خدمت رفقا عرض شد که تمام افعال از نقطه‌ی نظر حقیقت وجودیه‌ی خودشان خیر محض هستند و هیچ خلافی در آن‌ها وجود ندارد هیچ مسئله‌ای نیست نفس فعل یک عملی است خیر و یک واقعیتی است که از نقطه‌ی نظر ظاهر اصلاً می‌توانیم بگوییم نه شری به او تعلق می‌گیرد و نه خیری، فعلی است که منتسب به مبدأ قدرت و علم و حیات است تمام صفاتی که در عالم منصفی ظهور پیدا می‌کنند از هر شخص و هر موجود، این‌ها مستند به این سه اسم لازمه‌ی ذات هستند یکی علم و یکی حیات و دیگری قدرت که آن دو اسم دیگر که علم و قدرت باشد باز آن‌ها زائیده و منتزع از حیات هستند و حیات خودش لازمه‌ی ذات و لازمه‌ی لاینفک ذات است به نحوی که ذات بدون حیات اصلاً معنا ندارد به عبارت دیگر اختلاف در مفهوم در این جا وجود دارد نه اختلاف در مصداق. و دو مفهومی است که هر دو بر یک هویت خارجی اشارت دارند و حکایت دارند و مسئله‌ی ذات با مسئله‌ی حیات اقتران دارد اقتران هویتی لا اقتران مفهومی. حیات استمرار ذات را می‌گویند نفس استمرار ذات بعد از تحقق در مرحله پس از تحقق، این عبارت<sup>۱</sup> آخرای حیات است.

وقتی که شخصی زنده است می‌گوییم این حیات دارد وقتی که افتاد روی زمین می‌گوییم حیاتش را از دست داد الان مرگ و موت بر این شخص حاکم است تا وقتی که راه می‌رود می‌گوییم حیات دارد تا وقتی که صحبت می‌کند می‌گوییم حیات دارد تا وقتی نگاه می‌کند گوش می‌دهد می‌گوییم حیات دارد ولی وقتی که این استمرار قطع شد می‌گوییم حیات ندارد. آن وقت آن حیات نسبت به آن نفس، جنبه دیگری پیدا می‌کند و آن حیات نسبت به این جسد، جنبه دیگری پیدا می‌کند یعنی این حیات نسبت به جسد به معنای استمرار جنبه جمادی دیگر خواهد بود و نسبت به آن نفس که مفارقت کرده از بدن، آن جنبه خودش را دارد که در عالم خودش و به لباس دیگر در عالم، مشغول کار و برنامه‌ی خودش هست پس این حیاتی که الان ما داریم از آن اسم می‌بریم فقط برای اقتران و تعلق آن نفس به این بدن است. این نفس وقتی با این بدن با همدیگر اقتران پیدا کردند اتحاد پیدا کردند همنشین شدند ....

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید **كنت جار لکم جاورکم بدنی ایاماً**<sup>۱</sup> من همسایه‌ی شما بودم چند روزی بدنم با شما بود این خیلی عبارت عجیبی است، عبارت تکان دهنده یعنی مردم شما کجا علی را شناختید؟ کجا فهمیدید من کیستم؟ من چیم؟ فقط دیدید با شما حرف می‌زنم می‌خندم قضاوت می‌کنم حکومت می‌کنم جنگ می‌کنم بیل می‌زنم درخت می‌کارم، امیرالمومنین همه کار کرد دیگر، هان؟ فقط همین کارهای مرا دیدید ولی کدام یک از شما علی را دید در این مدت؟ علی را دید؟ نه یک بدنی ا که دارد نماز می‌خواند در نخلستان،

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹: **وإنّنا کنتُ جاراً جاورکم بدنی ایاماً.**

خیلی برایتان عجیب بود که دیدید من غش کردم افتادم، ابودرداء بود ظاهرا، وقتی که می‌بیند بلند می‌شود هراسان می‌آید منزل حضرت زهرا و به حضرت زهرا می‌گوید بلند شو شوهرت از دنیا رفت، مُرد. حضرت می‌گوید چی بود؟ چی شد؟ می‌گوید در نخلستان بودم چه بودم صدای مناجات می‌آمد رفتم دیدم علی است، بعد مناجات کرد و کرد و بعد یکدفعه دیدم افتاد، رفتم نگاه کردم دیدم بدنش سرد شده آمدم [خبر بدهم] حضرت فرمود این که کار هر شب او است بابا! هر شب برای او یک همچنین مسئله‌ای اتفاق می‌افتد، خب خیلی حالا برایش عجیب [بود]. چقدر برای او فایده کرد؟ حالا چه فهمیدی تو؟ چه فهمیدی؟ چقدر به ایمانت اضافه شد؟ چقدر به یقینت اضافه شد؟ چقدر دنبال علی راه افتادی؟ تو که این را دیدی حالا چقدر .....؟ هیچی هیچی! انگار نه انگار! فردا دوباره برویم سر کارمان و زندگی و زن و بچه و بقیه‌ی کارهای دیگر، همین.

**جاورکم بدنایاماً، چند روزی من با شما بودم چند روزی با شما بودم و بدنم با شما بود ولی «ارواحهم**

**معلتی بالمحل الاعلی»** ولی ارواح این‌ها یک جای دیگر هست، اولیاء خدا اصلا در یک مکان‌هایی هستند .....، ما با مرحوم آقا بودیم، می‌گفتند می‌خندیدند صحبت می‌کردند چه می‌کردند، واقعا من الان که همین مطلب را خدمت رفقا [گفتم] به این فکر افتادم که خود ما هم با مرحوم آقا همین‌طور بودیم، خب ایشان از آن مراتب و از آن مسائلش کی خبر داشت؟ کی اطلاع داشت؟ بنده خودم به سهم خودم مدعی هستم که ما اطلاع نداشتیم الا اندکی چیزی پیشیزی چیزی، همین قدر می‌دیدیم ایشان چقدر اخلاق داشت رفتاری داشت برای ما عجیب بود در جاهای دیگر نمی‌دیدیم چقدر این مرد مرد متواضعی بود چقدر چیز بود دست بچه‌ها را می‌بوسید دست بچه‌های چهار ساله یا پنج ساله را می‌بوسید من تا حالا این کار را نکردم با پنجاه و دو سال سن این کار را نکردم حالا او دست بچه‌ها را در [وقتی] که هفتاد سالش بود [می‌بوسید!] ایشان هفتاد و یکی دو سال سنشان بود دست [بچه‌ها را می‌بوسید] این چیست؟ چه قضیه‌ای است؟ دست بچه‌ی چهار ساله یا پنج ساله را می‌بوسید او اصلا چه می‌فهمد؟ حالا جلوی افراد دیگر می‌بوسید که همه ببینند و به به بگویند، عجب آقای خوبی است نگاه کنید چه تواضعی دارد تا این حد که دارد این کار را می‌کند و این‌ها! چی با این کارش ایشان می‌خواست ثابت کند؟ چه مسئله‌ای را می‌خواست .....؟ در حالتی که خب حتی نسبت به بزرگترها هم همین‌طور، برای رفقا داستان‌هایی از این قضیه نقل کردند. خب این چه مسئله‌ای را می‌خواست برساند؟ چه قضیه‌ای را می‌خواست برساند؟

یک مسئله که خب مربوط به خود فرد است که حالا ما نمی‌دانیم در این زمینه چه نیتی بوده و حالا علی کل حال خود آن‌ها بهتر می‌دانند ولی یک مطلب دیگری که به خود ایشان برمی‌گردد این است که دیگر آن حیثیتی در وجود خود نمی‌دید، خیلی از صلحا ممکن است باشند، عبّاد، این‌ها که بخواهند خودشان را به صورتی نه این‌که در بیاورند در مقام تظاهر، نه! افراد صالحی هم خب هستند افراد با نیتی هستند و می‌خواهند

اهل صلاح باشند و این طور هم بود ولی خیلی فرق است بین این که یک شخص بخواهد حالی در خود به وجود بیاورد که صورت ظاهر صلاح را بخواهد بر خود منقوش کند تا این که از زمرة صالحین باشد یا این که اصلاً فرد آن حالش، خودش منشأ انتزاع و منبع برای تراوش عمل است. این اولیاء الهی واقعاً این طور هستند یعنی در مقام اصلاح خود نیستند اصلاح دیگر کجاست؟ اصلاح دیگر معنا ندارد. این اصلاح مال ما است که نفس ما به یک سمت گرایش دارد عقل و منطق به سمت دیگر دعوت می کند، انسان باید با مخالفت با نفس، پیرو همان عقل و منطق باشد. خب این کار خوبی است خیلی هم کار خوبی است و باید هم این طور باشد و الان هم باید این طور باشد ولی اگر ما همین را بخواهیم حالا تقلید در بیاوریم تقلید در بیاوریم، قضیه ی آن، قضیه ی طوطی می شود که روغن زده بودند در سرش، موی سرش ریخته بود، گفت از چه ای کل با کلان آمیختی / تو مگر از شیشه روغن ریختی / از قیاسش خنده آمد خلق را / پوچ و خود پنداشت صاحب دلق را.

ما ادا درمی آوریم خدا رحمت کند مرحوم آقا در اولین سفر، در آن سفری که من هفده سالم بود که مشرف شدیم حج با ایشان، یک روزی با رفقای همان موقع که با ایشان مشرف شدیم، تا آن جایی که بنده به یادم دارم همه به رحمت خدا رفتند، دیگر اگر یکی دو تا باشند اطلاعی ندارم، اکثراً به رحمت خدا رفتند، یک روز قرار گذاشتیم برویم غار حرا، هوا هم گرم بود. وقتی که حرکت کردیم رفتیم تا آن بالا خیلی عطش و این ها وقتی به آن بالا رسیدیم جمعیت به حدی بود که نمی شد دیگر رفت، فقط ما غار را دیدیم. آن قدر افراد آن جا بودند [که] ما حتی تا چند متری [غار بیشتر جلو] نرفتیم من وقتی که [به] آن جا رسیدیم خب با همان زبان کودکی خودم گفتم این جا را پیغمبر آخر از کجا پیدا کرده؟ آخر این غار زیر این سنگ، این فاصله ی دو فرسخی تا مکه بیاید، تمام این کوه ها را باید گشته باشد این غار را پیدا کرده باشد! پیغمبر که کوه نورد نبود با آن وسایل و تجهیزات ماهواره ای و فضایی و ناوبری که بیاید نشان بدهند، آقا یک نگاهی کردند و فرمودند: کار نیکان را قیاس از خود مگیر / گرچه باشد در نوشتن شیر شیر / آن ها راه ایشان یک جور دیگر است حساب و کتاب آن ها با ما فرق می کند فرق می کند.

این حقیقت نوریه در همه ی افعال و در همه ی اشیاء وجود دارد در این حقیقت نوریه عرض شد دیگر هیچ فرقی بین فعل و بین فعل دیگر نیست تفاوتی دیگر ندارد چون نفس فعل، منتزع از مقام قدرت است، نفس خود آن فعل، از آن ها ناشی می شود از آن جا می آید و در این عالم ظهور پیدا می کند یا به دست مؤمن یا به دست کافر، تفاوتی نمی کند، یا به واسطه ی حیوان یا به واسطه ی انسان یا به واسطه ی جن یا به واسطه ی ملک چرا؟ چون اصل قدرت و اصل آن حرکت از ناحیه ی پروردگار است و او فی حد نفسه قابل برای شر نیست. آن ضربتی را که امیرالمؤمنین با آن ضربت سر عمر بن عبدود را جدا کرد آیا آن ضربت شر بود یا خیر بود؟ نمی توانیم بگوییم شر بود. خب عمر بن عبدود است آن هم امیرالمؤمنین است، دارد یک کافری را به هلاکت

می‌رساند پس آن ضربتی که سر باید جدا بشود و آن عمل و حرکت، آن عمل عمل شری که نبود، حالا صحبت در این است آن جدا کردن سر در آن موقع، با جدا کردن سر سیدالشهدا در کربلا، در خود جدا کردن نه در ا ن تساب به سیدالشهدا و شمر، نه! در نفس آن حرکت در نفس آن عمل، چه فرقی می‌کند؟ شمشیر و خنجر و چاقو که همان است و فرقی نمی‌کند دست هم که همان است، دست عبارت است از گوشت و استخوان و عصب و مو و سلسله‌ی عصبی و فلان و این‌ها دیگر، این هم همان است حرکت هم که همان است حرکت که تفاوتی ندارد منتهی طرف حرکت در آن طرف عمر بن عبدود است و کافر است و فاسق است و مشرک است. طرف حرکت در این جا سیدالشهدا هست و فرزند رسول خدا و صاحب مقام شفاعت کبری است و چیزی که اصلا دیگر نمی‌شود گفت.

طرف این مسئله فرق می‌کند ولی خود آن عمل هم آیا فرق می‌کند؟ نه! اگر به جای سیدالشهدا این مرد خبیث می‌آمد و سر عمر بن عبدود را می‌برید شما لعنت نمی‌کردید، ما لعنت نمی‌کنیم، چرا لعنت می‌کنیم؟ ما برای این لعنت می‌کنیم که به جای عمر بن عبدود دارد سر پسر رسول خدا را جدا می‌کند، برای این لعنت است نه برای این که چرا این عمل دارد انجام می‌شود متوجه شدید همین عمل که الان دارد انجام می‌شود بریدن سر و این حرکت اگر بخواهد فرض کنید که این یک مرغی باشد یک گوسفندی در منا، حاجی مگر نباید .....؟ اتفاقا حاجی مستحب است خودش سر گوسفند خودش را ببرد و این که الان وکالت می‌دهند و این‌ها، از باب ناچاری است والا از باب استحباب خود حاجی اگر بلد باشد نه این که بزند حرامش کند اگر بلد باشد خودش باید گوسفند بیچاره را ذبحش کند خب تازه ثواب هم به او می‌دهند آفرین هم به او می‌گویند بعدش باید حلق کند و سرش را بترشد تا از احرام دربیاید این عمل با آن عمل چه فرق می‌کند؟ خود عمل که یکی است خود عمل که تفاوتی ندارد. چون این عمل بر سیدالشهدا قرار می‌گیرد می‌شود قبیح و زشت و ناروا و چوب و فلک، آن عمل چون بر عمرو بن عبدود قرار می‌گیرد می‌شود ثواب و خیر و رضوان و **ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادی الثقلین**<sup>۱</sup> او می‌شود با آن وضعیت که نقل می‌کنند.

خدا و انداخت و بعد حضرت رفت و برگشت و چه کرد و فلان. او خدا و انداخت بر روی علی / افتخار هر نبی و هر ولی / او خدا و انداخت بر رویی که ماه / سجده آرد پیش او در سجده گاه / آن وقت می‌گویند مولانا سنی است! شیعه‌ها را هم دیدیم! علمای شیعه را هم دیدیم! آن کسانی که می‌آیند حدیث عمر را انکار می‌کنند آن‌ها شیعه هستند؟ آن وقت مولانا که دارد این طور راجع به امیرالمومنین می‌گوید که «او خدا و انداخت بر رویی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه» این آدم می‌شود سنی و مستحق لعنت؟ دیگر آخر الزمان است! همه

<sup>۱</sup> مشارق أنوار الیقین، ص ۳۱۳.

چیز عوض شده است دیگر، روی بقیه چیزهای دیگر! آن کسی که می‌آید لگد زدن به در بیت پیغمبر و تکه تکه کردن دختر پیغمبر و نوهی پیغمبر و سقط را انکار می‌کند آن می‌شود شیعی؟ و این کسی که می‌آید از امیرالمومنین علیه السلام تعبیر به حسن القضاء بعد از سوء القضاء می‌کند «بازگو ای باز عرش خوش لقاء/ ای پس از سوء القضاء حسن القضاء» یعنی چه؟ یعنی آمدن ابوبکر و عمر و عثمان سوء القضاء پروردگار بوده ای نفهم‌ها و با آمدن علی تقدیر الهی به حسن القضاء برگشت آن وقت این می‌شود سنی؟ این که دارد راجع به امیرالمومنین این را می‌گوید می‌شود سنی و آن می‌شود شیعه‌ی خالص صددرصد؟ مولای درزش نمی‌رود؟ خدا ان شاء الله هر کسی را با هر نیتی که دارد محشور بفرماید، آن کسی را که به دنبال ضربه زدن به مبانی اهل بیت است و آل محمد است و امام زمان، خدا با همان نیاتش محشور کند و آن کسی که برای احیاء ذکر اهل بیت قیام می‌کند خدا هم آن‌ها را با موالیان و اهل بیت محشور کند. این چیزی است که بالاخره همیشه بوده و خواهد بود. رگ رگ است این آب شیرین و آب شور/ برخلاف می‌رود تا نفخ صور/ گروهی این گروهی آن پسندند/ به قول امام صادق باید رفت [برای این مسأله] از بعضی دیگر پرسید که قضیه چه خبر است؟ این همین جور ....، یارو که .... حالا دیگر بیش از این دیگر صحبت نکنیم.

آن کار امیرالمومنین می‌شود چه؟ می‌شود **ضربی علی یوم الخندق افضل من عبادی الثقلین**، یک ضربت زد علی ولی از عبادت جن و انس از هنگام خلقت عالم تا هنگام قیام قیامت، آن ضربت بالاتر است برای رفقا توضیح دادم مسأله از چه باب است. پس این اتصال توحید موجب [می‌شود] که تمام اشیاء در عالم، از این نقطه نظر فرق نکنند، این می‌شود حقیقت ربطیه. حقیقت ربطیه‌ای که آن حقیقت ربطیه در همه‌ی افراد به نحو یکسان وجود دارد، این حقیقت وجود دارد. این دست خودش فی حد نفسه نه بد است و نه خوب است، این دست دست است بین این دست و بین این دست چه فرقی می‌کند؟ بین این دست و این دست چه فرقی می‌کند؟ دست دست است. در آیه قرآن نمی‌خوانیم؟ راجع به افراد در روز قیامت، مشرکین کفار مخالفین وقتی که می‌آیند **حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** فصلت، ۲۰

عجیب عجیب! وقتی که در پیشگاه الهی واقع می‌شوند، گوششان چشمشان و پوست بدنشان می‌آید بر علیه ایشان شهادت می‌دهد، خیال کردی؟ یادت رفته فلان روز فلان ماه چکار کردی؟ یادت رفته با گوشت فلان موسیقی را شنیدی؟ یادت رفته در فلان مجلس تهمت زدند گوش دادی و دفاع نکردی؟ یادت می‌آید در فلان مجلس رفیقت آمد فلان کس داشت از رفیقت غیبت می‌کرد نشست بی‌رنگش کردی؟ هان؟ یادت رفته فلان حرف خلاف را شنیدی .....؟ این پرده‌ی گوش این پرده‌ی سماخ این اعصاب این استخوان‌های ثلاثه این عصب، این‌ها، همین‌ها، همین‌هایی که الان شما دارید می‌بیند، این‌ها در روز قیامت می‌آیند قشنگ! عجب ضبطی خدا این تو گذاشته! ما خبر نداریم! فقط دست می‌زنیم یک خورده فشار می‌دهیم دردمان می‌آید،

خبر نداریم این تو چه ضبطی گذاشته که تمام شنیده‌ها را در تمام عمر دارد ضبط می‌کند، این همه را دارد در بایگانی، فایل‌ها دسته بندی، ماه فلان روز فلان ساعت فلان دقیقه و ثانیه‌ی فلان، فلان قضیه اتفاق [افتاد] تاریخ هم گذاشته، عکس‌ها را دیدید تاریخ می‌زنند؟ تمام این قضایا با یک تاریخ زیر، ثبت شد. مجلس امشب یقیناً، یقین بدانید در گوش شما، گوش راست و چپ این ضبط خواهد شد، بدون برو برگرد. می‌روید در منزل، صحبتی که در منزل می‌شنوید ثبت خواهد شد و صحبتی که می‌کنید، چون انسان صدای خودش را هم می‌شنود دیگر، من الان صدای خودم را دارم می‌شنوم. تمام این‌ها ضبط می‌شود بعد این نوار بایگانی می‌شود تا کی؟ تا روز قیامت.

وقتی که در پیشگاه خدا می‌آید **شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم** با کاناو یعملون، شهادت می‌دهند سمعشان چشم‌هایشان، فلان جا نظر انداختی به نامحرم، یادت رفته؟ الان من می‌آیم شهادت می‌دهم، فایل را می‌گرداند، نگاه کن، خدایا این مرد از من در راه حرمت استفاده کرده، از من در راه خلاف استفاده کرده، به منزل همسایه نگاه کرده، به نامحرم نگاه کرده، به کتابی که نباید نگاه کند نگاه کرده، به مقاله‌ای که نباید بخواند نگاه کرده، به عکسی که نباید نگاه کند نگاه کرده، به اسرار مردم نگاه کرده، می‌آید شهادت می‌دهد می‌آید شهادت می‌دهد. جلودهم، پوست‌های بدن ما در روز قیامت می‌آیند همه شهادت می‌دهند، بر عمل خلاف می‌آیند شهادت می‌دهند. **مفتضح می‌شود انسان، وقالوا جلودهم**، وقتی که کار به این جا می‌رسد، شروع می‌کنند این‌ها خطاب به پوست بدنشان، **من أنطقکم؟** کی شما را به نطق درآورده؟ شما که با من بودید مربوط به من بودید در تحت اختیار من بودید من شما را به کار می‌گرفتم چشمم را می‌بستم یا باز می‌کردم در اختیار خودم بود گوش خودم را در اختیار می‌گرفتم گوش بدهم یا ندهم بدن خودم در اختیار خودم بود کجا بروم کجا نروم به چه اعمالی اقدام کنم تمام این‌ها در اختیار من بود، **من أنطقکم قالوا انطق الله الذی أنطق کل شیء.** این همان حقیقت ربطیه در این جا ظاهر می‌شود، این‌ها در جواب چه می‌گویند؟ می‌گویند کور خواندی عزیز من! ما اهل توحید هستیم ما عارفیم ما اهل عرفان هستیم و می‌دانیم که همه‌ی ما حقایق ربطیه‌ای بودیم در آن دنیا که چند صباحی خدا ما را در اختیار تو گذاشته بود، تو ارتباطی با ما نداشتی تو ربطی با ما نداشتی دستی بودیم که بین این دست و آن دست فرقی نداشت آن شخص رفت از آن دستش برای عمل خیر استفاده کرد تو با دستت عمل خلاف انجام دادی به تو ارتباطی ندارد تو خیال می‌کردی مالک بدنت هستی تو خیال می‌کردی مالک چشم و گوش و دست و این‌ها ....، لذا ببینید از احکام فقهیه داریم جراحات بر بدن، جرح بر بدن حرام است حتی خدش، کسی نمی‌تواند به بدن خودش جراحی وارد کند بگوید بدن مال من است، نمی‌تواند، این مبنای چه دارد؟ مبنای توحیدی دارد مبنای عرفانی دارد. بدن مال تو نیست تو امانت داری باید این بدنت را این انگشت را این دست را این صورت را این پا را این معده را جهاز هاضمه را و بقیه را، طبق

آنچه که مورد تکلیف است باید با او عمل کنی، کی گفته که دستت مال تو است هر غلطی خواستی بکنی، بگویی این دست مال من است من از امروز نمی‌خواهم، بپریش؟ پدرت را فردا درمی‌آید خدا، این حرف‌ها نیست. کی گفته که این چشم مال تو است و بگویی که من یک چشم را درمی‌آورم دوتایی زیاد است یکی از آن هم کافی است؟ نه بابا [کار] خدا حساب و کتاب [دارد]. و نظایر این مسئله که در این باب قضایا زیاد است، ان‌شاءالله بحث این مطلب طلب رفقا بماند در [جلسات] عنوان [بصری] آنجایی که راجع به کیفیت غذا و این‌ها صحبت می‌کنیم راجع به این قضیه، آنجا باید صحبت کنیم که ظرایف کار کجاست؟ و انسان آیا می‌تواند به هر کیفیت و به هر قسمی عمل کند یا نمی‌تواند؟ و اگر نکند چه مسائلی بر او مترتب خواهد شد و چه چیزهایی از کاسه او کم خواهند گذاشت؟ این بحث بماند برای آن‌جا.

تمام این افعال، دست‌ها و جوارح و اعضای انسان، این‌ها امانت‌هایی است که خدا به انسان داده [که] این‌ها را در راه ارتقاء به کار بگیرد، همین. دیگر بیش از این چیزی نیست، چیزی بیش از این برای انسان حاصل نمی‌شود و انسان باید متوجه این قضیه باشد. **قَالُوا انطق الله الذي أنطق كل شيء و هو الذي خلقكم اول مره و اليه ترجعون**، خدا همانی است که شما را آفرید در مرتبه‌ی اول و به سوی او برمی‌گشتید، منتهی خبر نداشتید که این آفرینش و این خلق جدیدی که در جسد و در بدن برای شما آمده است این یک گذرانی است در این دنیا برای این‌که خودتان را به تکامل روحی برسانید، آمدید از این خلقت درصدد افساد و از بین بردن استعدادهای خودتان استفاده کردید **و ما كنتم تستترون أن يشهد عليكم سمعكم و لا ابصاركم و لا جلودكم و لكن ظننتم أن الله لا يعلم كثيرًا مما تعملون** فصلت، ۲۲ شما خیال کردید که می‌توانید از جوارح و اعضای‌تان، آن کارهایی را که می‌کنید، آن‌ها را مخفی کنید می‌توانید قایم کنید آن‌چه را که با این اعضاء انجام دادید در حالتی که نمی‌دانستید بهترین گواه برای اعمال، خود همین جوارحی هستند که از آن‌ها استفاده سوء کردید بهترین شاهد برای ....، شما نیاز به شاهد ندارید، هان! در روز قیامت نیاز به شاهد نیست این‌جا نیاز به شاهد هست شاهد باید بیاید شهادت بدهد برای قضیه، اگر نه قاضی عوضی عمل می‌کند اشتباه [حکم] می‌دهد یک شاهد بیاید شهادت بدهد قاضی یک حکم می‌دهد یک شاهد خلاف بدهد قاضی حکم دیگر می‌دهد چون خودش که علم غیب ندارد اطلاع ندارد.

در آن‌جا مسئله به این نحو است مسئله در آن‌جا به این کیفیت است که خود آن عضو می‌آید به صورت عینی و خارجی، آن عملی را که انسان انجام داده است آن عمل را در برابر دیدگان و نفس انسان قرار می‌دهد، یک حقیقت تجلی می‌کند پرده برداشته می‌شود حالت مجرد برای کفار و برای مؤمنین، هر دو پیدا می‌شود. در حالت مجرد دیگر گذشت زمان تأثیر در وقوع حادثه و علم به حادثه ندارد، در آن واحد انسان یک‌دفعه ده قضیه را با هم می‌بیند الان چون حال مجرد بر ما حاکم نیست مسائلی که در فردا اتفاق می‌افتد امشب اطلاع نداریم

مسائلی که دیروز اتفاق افتاده از جلوی دیدگان ما رد شده است الان همین را می‌فهمیم که الان در آن هستیم در همین وضعیت فعلی در همین لحظه همین آن، حالت فعلی ما این را الان احساس می‌کنیم چرا؟ چون مجرد نداریم اگر برای ما حال مجرد پیدا بشود کی؟ در خواب، در خواب مقداری، مقداری از آن حال مجرد برای انسان حاصل می‌شود یکدفعه انسان یک قضیه که یک هفته‌ی بعد اتفاق می‌افتد می‌بیند هنوز اتفاق نیافتاده هنوز خبر ندارد قضایایی که قبلاً اتفاق افتاده اصلاً یادش نیست اصلاً یادش نیست یکدفعه می‌بیند.

مرحوم آقای خوبی رحمی الله علیه پیش مرحوم قاضی رفته بودند برای دستورالعمل و دستور سلوکی، ایشان به ایشان دستور داده بودند. بعد از مدتی که به آن دستور قیام کردند حالتی پیدا کردند حالات خوبی هم پیدا کردند بعد یکدفعه در حرم سیدالشهدا علیه السلام در ذکر یونسیه که بودند یکدفعه برای ایشان مکاشفه پیدا شد خیال نکنید مکاشفه چند ساعت است، نه! در عرض دو یا سه ثانیه فقط، در عرض دو یا سه ثانیه برای ایشان حالاتی پیدا شد از زمانی که از مادر متولد شدند قبلش را دیگر ندیدند از زمانی که از مادر متولد شدند تا زمانی که از دنیا رفتند تمام لحظات زندگی را دیدند، خودشان برای مرحوم پدر ما تعریف می‌کردند و به ایشان گفتند که من الان متوقع فلان قضیه و فلان قضیه هستم، داشتند برای ایشان می‌گفتند، در آن وقتی که هنوز مرحوم پدرمان در نجف بودند و خیلی هم با هم مأنوس بودند مرحوم پدر ما با مرحوم آقای خوئی خب استادشان بودند در اصول و یکی از اساتیدشان ایشان بودند خیلی با هم مأنوس بودند و اصلاً با هم ارتباط خانوادگی داشتند خیلی هم مرحوم آقای خوئی منزل پدر ما می‌آمدند یا ایشان می‌رفتند.

یکدفعه مرحوم پدر ما می‌گفتند که ما در یک مسئله گیر کردیم، خلاصه در درس و این‌ها، همان موقع ساعت یک بعد از نیمه شب، بلند شدیم راه افتادیم در خانه‌ی مرحوم آقای خوئی، گفت گفتیم می‌رویم می‌بینیم اگر ببینیم چراغ روشن است، در می‌زنیم خب حالا ممکن است چراغ روشن باشد [ولی] لازم نیست که حتماً طرف مطالعه کرده یا دو زانو نشسته که کسی برود در بزند علی‌کل حال گفتند حالا ما در را می‌زنیم [اگر] جواب آمد آمد، نیامد برمی‌گردیم، حالا دیگر لنگه‌ی در را که نمی‌کنیم برمی‌گردیم، می‌گفتند آمدیم اتفاقاً چراغ روشن بود و ایشان داشتند مطالعه می‌کردند، دیگر در زدیم و ایشان آمدند هان! سلام علیکم! آقا یک اشکال پیش آمده برای ما، خب بفرمایید تو، بفرمایید. می‌گفتند که رفتیم البته این قضیه در بعد از ظهر هم اتفاق افتاده، یکدفعه می‌گفتند بعد از ظهر اتفاق افتاده بود که رفتیم منزل ایشان و هوا هم گرم بود، یکدفعه هم شب، برای ما شب را گفتند آمدیم و رفتیم و نشستیم، اتفاقاً وقتی که نشستیم و ایشان جواب دادند بحث کردیم تا اذان صبح، می‌گفتند که ما شروع کرده بودیم حرف زدن، دیگر از این طرف و از آن طرف و فلان و خیلی مأنوس بودند با هم، خدا رحمت کند هر دو را و علی‌کلی حال دیگر انسان باید از خدا بخواهد که خداوند مسیرش را مسیر اولیاء قرار بدهد واقعا مسیر اولیاء قرار بدهد این‌ها همه رفتند و آن راهی را که باید هر کسی طی کند این‌ها هم

طی کردند متهمی چقدر خوب است که انسان راهی را برود که پس از رفتن دیگر حسرت و ندامت شامل حالش نباشد، این هست.

به ایشان می گفتند که یک همچین مسائلی هست و اتفاق افتاده و مرجعیت خودشان را هم در آن مسئله دیدند و این که چه خواهد شد و بعد هم به چه نحوه از این دنیا خواهند رفت. مرحوم آقا می فرمودند ایشان آمدند و این قضیه را برای استادشان مرحوم قاضی نقل کردند مرحوم قاضی همین طور گوش دادند گوش دادند گوش دادند تا صحبت شد که به مرجعیت می رسند یک دفعه اخم هایشان رفت در هم، از این مسئله خوششان نیامد و فرموده بودند به آقای خوئی نگفته بودند ولی به مرحوم آقا شیخ عباس گفته بودند که خدا بخیر بگذراند، وقتی شنیده بودند گفتند خدا بخیر بگذراند، اتفاقا دیگر هم مسائلی پیدا شد که دیگر آقای خوئی ارتباطی با مرحوم قاضی نداشتند، خلاصه و فیه اشارات<sup>۱</sup> که چقدر انسان باید مواظب باشد نسبت به این مسئله مرجعیت و مسئله افتاء! چقدر باید حواسش جمع باشد خدای نکرده جوری نباشد که تصور کند دین و دیانت مردم به دست او سپرده شده و او قیم است! دیشب خدمت رفقا در آن قضیه ای که عرض کردم مسئله همین بود.

این جناب فرعون که دارد می گوید **انا ربکم الاعلی**، خب چرا او را می گیرند و تویخ می کنند و سرش را زیر آب می کنند و عبرت برای آیندگان قرار می دهند؟ چرا؟ چون حرف را بیجا زده است، بیجا زده. تو هنوز در عالم شهوت هستی در عالم نفس هستی در عالم کدورت هستی در عالم انانیت هستی چرا این حرف را می زنی؟ تو که هنوز از نفس بیرون نیامدی از شهوت بیرون نیامدی از کدورت بیرون نیامدی از خودیت بیرون نیامدی تو الان خودت را بالاتر می بینی، هان! همین که خودت را بالاتر می بینی پس در نفسی، در شقاوتی! چرا باید این حرف را بزنی؟

روایتی است از معصوم علیه السلام، می فرمایند چند دسته قاضی هستند که این ها در آتش هستند و فقط یک دسته اهل نجات، یکی قاضی که **یحکم بالباطل و هو یعلم انه باطل**، قاضی که حکم به باطل می کند و می داند که باطل است **وهو فی النار**، در آتش است قاضی که **یحکم بالباطل و لایعلم انه باطل**، به باطل حکم می کند ولی نمی داند که باطل است باز این در نار است، از نظر قصور در تهیهی مقدمات علمیه. قاضی که **یحکم بالحق و هو لایعلم انه حق**، حکم به حق می کند اما نمی داند که حق است مثلا تصورش چیز دیگر است حالا به یک نظر دیگر حکم به حق می کند علم واقعی به حکم ندارد از روی بعضی از مقدمات ظنیه و این ها می آید یک حکم می کند اتفاقا هم درست درمی آید حق با این طرف درمی آید **وهو فی النار و قاض یحکم بالحق و هو یعلم انه الحق و هو فی الجنة**، کسی که حکم به حق می کند و می داند که حق است علم دارد یقین دارد خب این حسابش دیگر

خب حالا ببینید تمام مسئله برگشتش به چیست؟ به علم است. آن قاضی که حکم به حق می‌کند ولی نمی‌داند، نمی‌گویند چون حکم به حق کردی در ناری، حکم به حق که در نار ندارد در آتش نیست چون نمی‌دانی که حق است در آتشی. باید علم داشته باشی باید بدانی کورکورانه نباید عمل کنی، نمی‌دانی برو کنار، مجبورت نکرده، خیال نکن دین از بین رفته یا اگر تو بمیری آسمان به زمین می‌آید نه آقا جان! همان کهکشانی، عرض کردم ماه و خورشید قشنگ می‌گردد کره‌ی زمین هم یک میل بنده قول می‌دهم از آن خطش تجاوز نمی‌کند همان دور هندسی که بر دور خورشید دارد یک سانت اگر دیدید این طرف و آن طرف آمد، اگر یکی مُرد، هان! بیایند رصد کنند ببینند اگر یکی مُرد این زمین این طرف و آن طرف می‌شود؟ شمالش می‌رود جنوب جنوبش...؟ نه! همه مُردند، دیدیم رفتند آمدند همان، تکان نخورد تکان نخورد قشنگ دارد می‌گردد تخیلات ما است که تکان خورد و همه چیز این طرف و آن طرف شد ولی زمین طوری نیست مسئله‌ای ندارد و کسی نیاید بگوید که اگر من نمی‌کردم آسمان به زمین... نه آقا جان! این زمین ولی دارد این زمین امام دارد منتهی ما امام را نشناختیم، دست کم گرفتیم، خودمان را می‌گذاریم جای امام خیال می‌کنیم حالا اگر ما بمیریم کن فیکون می‌شود! نه! این طور نیست این طور نیست، بنده الان فرض بکنید که این مجلس را تعطیل می‌کنم این مجلس را فرض کنید که نمی‌آیم، یکی از رفقای دیگر بلند می‌شود از فردا شب می‌آید این جا و بهتر از من صحبت می‌کند، ببینید تغییر می‌کند یا نمی‌کند؟ این از بنده، تا بعد، همه چیز...! نه این طور نیست ما آمدیم برای خودمان مسائلی در ذهن خود بزرگ کردیم و بعد بر آن مسائل بنا ساختیم و بعد مردم را داریم به آن دعوت می‌کنیم، اگر ته قضیه را نگاه می‌کنیم چه کسی گفته است؟ اصلا کی بوده؟ کی گفته؟ از کجا یک همچنین مطالبی درست شده؟

اگر برای انسان آن حقیقت علمیه توحید انکشافش آشکار بشود، آن موقع اگر مانند آن درخت انا الحق گفתי ایرادی دیگر ندارد، آن وقت. نه الان! نه این که الان در شهوتی! نه این که الان در نفسی! نه این که الان در هر سلول پوست بدنت یک شیطانی خوابیده و دارد تو را هدایت می‌کند به همان سمت و سوی خودش، تازه آن وقت داری انا ربکم الاعلی هم می‌گویی انا الحق هم داری می‌گویی مردم را به عبادت خودت هم دعوت می‌کنی بعد هم بلند می‌شوی می‌روی به خدای آسمان هم تیر می‌زنی که از شرّش راحت بشوی! هان! نه این طور نیست و این مسئله خیلی مسئله‌ی مهمی است که در هر موقع، خدا برای بندگانش راه قرار داده واقعا

۱ الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: القضاة أربعة ثلاثة في النار و واحد في الجنة، رجلٌ قضی بجورٍ و هو یعلم فهو في النار و رجلٌ قضی بالحق و هو لا یعلم فهو في النار و رجلٌ قضی بالحق و هو یعلم فهو في الجنة.

انسان بعضی از حکایات را می‌بیند خیلی تعجب می‌کند خیلی مسئله زیاد است.

در روز قیامت این دست گناهی انجام نداده گناه را نفس من انجام داده است که این دست را به خلاف کشانده این دست را که باید در جیب خودم بکنم این دست را در جیب شخص غریبه می‌کنم و از آنجا پول درمی‌آورم این می‌شود چه؟ این می‌شود گناه اگر همین دست در جیب خود می‌رفت خب این که گناه نبود این دست خودش گناهی نکرده است که عمل خلاف انجام بدهد این دست شما می‌توانید با آن الله اکبر بگویید، از پایین دستتان را حرکت [دهید] بیایید بالا، برایتان ثواب می‌نویسند همین دست را برمی‌دارید در گوش یک تیم سیلی می‌زنید پدرتان را خدا درمی‌آورد، در حالی که هر دو حرکت است فرقی نمی‌کند این آمده تا این جا، این هم از این جا آمده تا این جا، تفاوتی نمی‌کند آن ثواب می‌نویسند این را عقاب قرار می‌دهند آن را برایش جایزه تعیین می‌کنند این را برایش خلاف می‌نویسند، هر دو یکی است هر دو یک حرکت است حالا که هر دو یک حرکت شد پس خود دست بر همان فطرت اولیه و بر همان خلقت اولیه و بر همان وزانت اولیه باقی می‌ماند تا تا روز قیامت، روز قیامت این دست نخورده دیگر، می‌آید شهادت می‌دهد، دیگر دروغ هم که نمی‌تواند شهادت بدهد وقتی دست دست توحید است خود دست بر مبنای حق است شهادت او هم شهادت حق خواهد بود آن وقت می‌آید شهادت می‌دهد بر آن نفسی که او را در خلاف اعمال کرده، نه این که خدا در روز قیامت بیاید اعمال نفوذ کند.

مثل این که شما در ضبط یک نوار می‌گذارید او شروع می‌کند به حرف زدن، خود ضبط که حرف نمی‌زند. باید در آن نوار گذاشت شما نوار را می‌گذارید شروع می‌کند به صحبت کردن، این طور نیست در روز قیامت، خود این دست به مقتضای حقیقت توحیدیه و ربطی که دارد خود دست تمام اعمال و افعال در آن محفوظ است کاری که خدا می‌کند در آنجا پرده را از دیدگان ما برمی‌دارد، آن دیدگان می‌شود دیدگان توحیدی، وقتی شد دیدگان توحیدی، تجرد پیدا شد در آن تجرد تمام مسائلی که اتفاق افتاده با این دست تمام آن مسائل را انسان به دفعه واحده اشرف پیدا می‌کند اشرف حضوری لا حصولی، نه این که خدا بیاید بگوید ملک بیاید بگوید فلان کار را کردی، آن ملائکه که این طرف و آن طرف ما هستند یمین و یسار، نکیر و منکر بیایند بگویند که شما گردید، نه! فقط کاری که خدا می‌کند پرده را برمی‌دارد. شما چشمتان بسته است وارد این مجلس می‌شوید افراد را رد می‌کنید رد می‌کنید می‌آید این جا می‌نشینید، نمی‌دانید چه شخصی در این مجلس آمده آیا شما که نمی‌دانید دلیل بر این است که کسی نیست؟ نه! هستند شما که نمی‌بینید دلیل بر این است که هیچ واقعه‌ای اتفاق نیفتاده؟ نه! همه‌ی واقعه‌ها اتفاق افتاده همه در این جا حضور دارند همه نشستند، منتهی فقط تنها قضیه‌ای که اتفاق نیفتاده علم من است به حوادث، این فقط اتفاق نیفتاده یکدفعه دست را از جلوی چشم برمی‌دارند شما می‌بینید ا فلان رفیق فلان رفیق همه در این جا نشستند با این خصوصیات، دوباره

چشم را می‌بندند دوباره دیگر شما اطلاعی ندارید بر این که چه هست، دوباره باز می‌کنند.... در روز قیامت فقط پرده را می‌زنند کنار، نه این که بیایند بگویند آقا فلان کار را کردی، خودت یادت رفته! نه این که بیایند فرض کنید که دست را به صدا دریاورن که فلان کار خلاف را انجام داده، نه! آن چه را که این دست انجام داده است در عالم وجود معدوم نمی‌شود منمحنی نمی‌شود زایل نمی‌شود، آن چه را که چشم دیده چه نسبت به دیدگاه‌های صالح و چه نسبت به دیدگاه‌های خلاف، هیچ وقت این‌ها از بین نمی‌رود آن چه را که پا رفته آن چه را که زبان تکلم کرده آن چه را که قلب نیت کرده، در تمام این مسائل آن وقایع از باب این که آن چه که در عالم وجود اتفاق می‌افتد همه در ظرف خودش ضبط هست و مضبوط هست و از بین نمی‌رود، از این باب تمام حقایق هست فقط در روز قیامت [پرده را برمی‌دارند].

**فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ** ق، ۲۲ آیه‌ی شریفه می‌فرماید ما در روز قیامت فقط کاری را که می‌کنیم این است که پرده را از جلوی چشمانت برمی‌داریم، همین. **فكشفتنا عنك غطاءك**، تو در دنیا غطاء پرده روی چشمت انداخته بودی نمی‌دیدی مال یتیم را می‌خوردی ولی خبر نداشتی که داری آتش می‌خوری دروغ می‌گفتی خبر نداشتی که داری با این دروغ آتش به جان خودت می‌زنی خلاف را می‌دید و رد می‌شدی ولی به یاد نداری که با این عملت داری چه بلایی بر سر خودت درمی‌آوری اگر آن موقع این را می‌دیدی فرسنگ‌ها فرار می‌کردی! در آن آیه دارد که **يَا أَيَّتُهَا بَنِيَّ وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ** الزخرف، ۳۸ انسان خطاب به آن عملش که انجام داده، می‌گوید ای کاش بین من و تو فاصله‌ی شرق و غرب عالم بود و تو با من ارتباط نداشتی، بُعدالمشرقین، شرق و غرب بین من و تو فاصله بود. ما در روز قیامت فقط پرده را برمی‌داریم پرده را که برداشتیم تمام این‌ها می‌آیند شهادت می‌دهند، می‌آیند نگاه می‌کنند.

قالوا من أنطقكم؟ چه کسی شما را به نطق درآورده؟ می‌گویند ما حقایق ربطیه هستیم، در آن حقایق ربطیه دیگر خوب و بد معنا ندارد آن چه را که اتفاق افتاده در کف دست ما همه آشکار است، یک نگاه به دستش می‌کند تمام کارهایی را که با این دست راست انجام داده همه را در این دست دارد می‌بیند، همه را دارد می‌بیند نگاه به پایش می‌کند تمام آن جاها و امکانهایی که رفته، یک به یک دارد می‌بیند آن لگد بی جایی که به آن کس زده دارد می‌بیند آن کار خوبی را هم که کرده دارد می‌بیند، همه را می‌بیند. **قالوا انطقناه الله الذی انطق کل شیء**، این انطق کلی شیء یعنی چه؟ یعنی نه مقصود فقط انسان، جماد را هم انطق کل شیء، خدا جماد را هم به نطق درمی‌آورد **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** الإسراء، ۴۴ تمام حقایق آسمان و زمین دارند با آن حقایق ربطیه‌ی خودشان تسبیح می‌کنند خدا را، دارند حمد می‌کنند خدا را، آن کسانی که چشمشان باز شده و مطالب به صورت مشاهدات و مکاشفات توحیدیه درآمده، آنها وقتی که نقل می‌کنند، می‌گویند که تمام ذرات در حال تسبیح هستند، تسبیح هر کدام تفاوت دارد یکی تسبیحش سبوح قدوس رب الملائکی و

الروح است یکی تسبیحش ذکر صلوات است یکی تسبیحش لا حول و لا قوی الا بالله است یکی تسبیحش سبحان ربی الاعلی و بحمدہ است، هر کدام از اینها یک تسبیح خاصی دارند هر کدامشان یک تسبیح خاصی دارند و در این جا دیگر مسائلی است که اگر روشن بشود برای افراد، در بهت و حیرت می روند که چطور هر موجودی به مقتضای سنخه‌ی وجودی خودش، مظهر یکی از اسماء یا صفات الهیه است یا مظهر اسماء متعدده و انسان مظهریت همه را دارد. بعضی از این موجودات هستند فقط یک تسبیح دارند بعضی موجودات هستند که تسبیحشان تفاوت می کند بعضی موجودات هستند که تسبیحشان سه تا است هر کدام از اینها حالات مختلفی است. آن وقت تازه خود حال انسان در ارتباط با تسبیحی که او می گوید فرق می کند، امروز صبح انسان از خواب بلند می شود می بیند از برگ درختان صدای سبوح قدوس درمی آید فردا بلند می شود می بیند صدای لا اله الا الله دارد درمی آید.

امیرالمومنین علیه السلام را وقتی که دفن کردند حسنین امام حسن و امام حسین که داشتند برمی گشتند به خرابه‌ی رسیدند دیدند که صدای ناله می آید، رفتند و دیدند که پیرمردی است فلان مفلوک خلاصه گفتند چیست؟ گفت که من فقیر و بیچاره هستم یک کسی می آمد شبها برای من نان می آورد خرما می آورد چه می آورد و الان مدتی است چند شبی است که نیامده، آنها گفتند که خب علامتش چه بود؟ گفت علامتش این بود که وقتی می آمد تمام سنگ ریزه‌های این خرابه و اینها، صدایشان به سبوح و قدوس بلند می شد هان! این اثر ولی خدا است که وقتی حرکت می کند، نفسش تمام موجودات را به حرکت درمی آورد تمام آنها را به تلاطم درمی آورد تمام آنها را و نظایر این قضایا مسائلی است که ما با چشم خودمان هم مسائلی دیدیم که چطور اولیای الهی با قدم خودشان در مکان تأثیر می گذاشتند در فضا تأثیر می گذاشتند در جو تأثیر می گذاشتند و به عکس و به عکس! چطور نفوس خبیثه در مکان مؤثرند در جو مؤثرند و دیگر حکایاتی که در این زمینه است روایاتی که هست.

زمین نمی دانم لعنت می کند کسی را که بر او بنخوابد و چه کند، زمین لعنت می کند آن کسی که حکم خلاف، عمل خلاف، ... ما خیال می کنیم که این روایات همه بیخود است! آقا برای این که ما را نگه دارند و سر ما را به یک مشت مسائل گرم کنند! نه آقا! زمین این زمینی که الان روی آن نشستید چون ذکر اهل بیت و خدا و اینها هست همین زمین این فرش این فرش که دست می زنیم این فرش دارد آن جالس بر خود را دعا می کند، اینهایی که خدمت شما عرض می کنم مشاهداتی است که دیدند مشاهداتی که دیدند یعنی خیالات نیست و عکسش هم همین است. در مکانی که معصیت باشد بدانید که در آن مکان، آن زمین دارد لعن می کند آن افراد را، آن زمین نفرین می کند آن فرش دارد نفرین می کند اینها چیست؟ اینها همه مال آن حقیقت ربطیه است که در همه‌ی اشیاء وجود دارد و به واسطه‌ی آن حقایق ربطیه، آن شیء دارد حق را نشان می دهد واقع را

دارد نشان می دهد.

قالوامن أنطقکم چه کسی شما را به نطق در آورده؟ گفتند أنطقنا الله الذی انطق کل شیء تمام ذرات عالم وجود را او به نطق در آورده منتهی شما نمی شنیدید، حالا بشنوید! دست شما در این دنیا لال است صحبت نمی کند هر کاری را هم می خواهید حالا با او بکنید چشم شما، بیچاره، کاری از دستش بر نمی آید حالا به هر جایی نگاه کنید صبر کن یک حسابی از شما برسد همین دست چنان آبروریزی کند در روز قیامت که هزارتا شاهد نتوانند این جور بیابند آبرو بریزند همین گوش باید در روز قیامت، یک یک تمام چیزهای خلافی را که شما شنیدید و ترتیب اثر ندادید همه را یک به یک بیاید بگویید یا همین طور معده همین طور روده همین طور سر همین طور، همه همه، تمام اعضا بلند می شوند می آیند یکی یکی شهادت می دهند به نحوی که دیگر انسان بخواهد چی را انکار کند چی را می خواهد انکار کند؟ حالا شهادت بله! ممکن است بگوید آقا این شاهد آمده به دروغ شهادت داده، زمان زمان ظهور حضرت هم که نیست شاهد به دروغ هم که بله! یکی از خیابان می آورند و تا پی اعدام! آقا دو تا شاهد فلان کار را کرده!

زمان ظهور حضرت انطقنا الله الذی انطق کل شیء زنده می شود، نه مثل آن نوری که آمدند گفتند نور لیزری از آن بالا می خورد و می رود حضرت می نشیند، نه! آن حقیقت توحیدیه در زمان حضرت به ولایت حضرت، آن حقیقت توحیدیه می آید ظهور پیدا می کند و کسی هم صدایش نمی تواند دریاید، نه! تا آمدند دو نفر پیش حضرت شهادت دادند بر این که این ....، حضرت چکار می کند؟ نه این که حضرت بگوید بروید این را اعدامش کنید یا این را دستش را ببرید یا این که آن را خطابش کنید بعد هم بگوید چرا خلاف کردی؟ حضرت به این ها نگاه نمی کند، یک تصرف می کند آن شخص، کاری که کرده جلوی چشمش ظاهر می شود دیگر چه بگوید به حضرت؟ این آن معنای یحکم بدون شهادت و یحکم بعلمه که داریم که حضرت ظهور می کنند این است یعنی پرده را همان طوری که در روز قیامت خدا برمی دارد کسانی که می آیند برای حضرت اقامه ی دعوی می کنند، یک تصرف حضرت می کند شخص می فهمد خلاف کرده، هیچی همین طور بیر بور می شود نگاه می کند، صاف می ایستد نگاه می کند، دیگر چکار کند؟ یعنی ظهور حضرت تجلی همان ولایت است در روز قیامت که در روز قیامت برای همه ی افراد است منتهی در زمان ظهور حضرت، برای متداعیین است کسانی که خلاف می کنند و می آیند و در مقام دعوی و این ها می آیند، در آن جا همان عمل فکشفنا عنک غطاءک در روز قیامت، حضرت برای آن ها انجام می دهد، برای آن ها و همین طور آن نمایندگانش که به اطراف می فرستد آن ها هم همچنین تصرفی را دارند آن ها هم یک همچنین تصرفی را می کنند لذا نه برای خودش نه برای نمایندگان خودش هیچ نیاز به شهادت نیست تا دو طرف می آیند این می گوید حق با من است آن می گوید آقا حق با من است یکدفعه قضیه روشن می شود، حضرت می گوید بلند شوید بروید پی کارتان، تمام شد. دو دقیقه هم طول

نمی‌کشد یک دقیقه و دوازده ثانیه! خلاصه مسئله بسته به این است که چقدر اقامه‌ی دعوی طول بکشد و الا حکم پنج ثانیه است یک دو سه چهار پنج، به پنج ثانیه مسئله ختم می‌شود و قضیه تمام می‌شود این حقیقت می‌شود حقیقت نوریه.

حالا باید بیاییم ببینیم که این حقایق نوریه که در این عالم همراه با ما بود این حقایق نوریه چطور می‌شود به واسطه‌ی ارتباط با ما آن خصوصیت خود را از دست بدهند؟ این جا جای صحبت است ان‌شاءالله برای مجلس بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد